

مجله‌ی مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره‌ی هفدهم، بهار ۱۳۸۹

بررسی و معرفی برخی از قهرمانان اساطیری منظومه‌ی کوش نامه*

زهرا دشتبان

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد نی ریز

چکیده

منظومه‌ی کوش نامه در زمهری حماسه‌های ملی، اساطیری و پهلوانی است که حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر در قرن ششم ه.ق آن را به نظم درآورده است. این کتاب داستان کوش پیلگوش، برادر زاده‌ی ضحاک است که سال‌های طولانی در چین، مغرب و آفریقا با قدرت و ستمگری فرمانروایی کرده و در این مدت همواره با جمشیدیان به دشمنی و نبرد می‌پردازد، اما سرانجام، راه دادگری و یزدان پرستی پیشه می‌کند. این کتاب، حاوی شرح ویژگی‌های تعدادی از شخصیت‌های اساطیری است. در منظومه، همچنین، قهرمانانی حاضرند که حکیم فردوسی نیز از تعدادی از آن‌ها پیشتر و با روایتی متفاوت سخن گفته است. با بررسی این قهرمانان مشترک و شباهت‌ها و تفاوت‌های داستانی میان آن‌ها در می‌یابیم مآخذ دو منظومه، تا حدودی با یکدیگر متفاوت بوده‌اند که ارائه‌ی آن‌ها به پر بار کردن فرهنگ تاریخ اساطیری و حماسه‌ی ملی یاری می‌رساند.

واژگان کلیدی

کوش نامه، کوش پیلگوش، شاهنامه، قهرمانان اساطیری، نبردها و کارزار.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۴/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: dashtban.zahra@gmail.com

۱- مقدمه

تو را ای خردمند روشنروان
که او را به پاکی ستایش کنی
زبان داد یزدان از این سان روان
شب و روز پیشش نیایش کنی
نگارنده‌ی ماه و مهر و سپهر
چنان دان که پیداتر از ماه و مهر

«منظومه‌ی کوش نامه»

وقایع حماسه، معمولاً حاصل پیوند و اتصال اسطوره و تاریخ است و هیچ حماسه‌ی ملی کهنی را سراغ نداریم، مگر آن که اساطیر بخش اصلی آن باشد. این اسطوره‌ها در پیدایش حماسه‌های ملی ما صاحب نقشی عظیم بوده‌اند. شاهنامه، اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی که نمودار برجسته‌ترین حماسه‌های ملی است، تجلی‌گاه اسطوره‌شناسی کهن ایران است. در میانه‌ی قرن پنجم تا قرن ششم هجری داستان سرایان زیادی به پیروی از فردوسی به نظم حماسه‌های ملی پیرامون شاهنامه پرداختند. این حماسه‌ها، حماسه‌های اساطیری و پهلوانی برآمده از تاریخ و حاصل سنتی هستند که به جز اعتقاد و باورهای دینی و آگاهانه‌ی سراینده، ریشه در گذشته‌های دور و دراز دارد. یکی از این حماسه‌ها، کوش نامه یا قصه‌ی کوش پیل دندان است که یک‌هزار و پانصد سال با ستمگری، خونریزی، هوسبازی و گناه به نبرد با آفریدگان نیکی چون آبتین و فریدون می‌پردازد و خود را آفریدگار مردمان می‌خواند و در پایان منظومه، با راهنمایی پیری فرزانه از نژاد جمشید به سوی یزدان رهنمون می‌گردد. سراینده‌ی کوش نامه، حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر در فاصله‌ی سال‌های ۴۹۸ تا ۵۰۱ هجری قمری منظومه را به نظم درآورده است. اگرچه داستان‌های منظومه‌ی کوش نامه با شاهنامه‌ی فردوسی در کلیات شبیه به هم هستند، اما با نگاهی عمیق‌تر در می‌یابیم که سراینده این وقایع را به تقلید از وقایع شاهنامه نساخته است، بلکه مانند فردوسی از منابع اصیل کتبی و شفاهی استفاده برده است. هزاره‌های آمیختگی و نبرد نیک و بد در پادشاهی طولانی و افسانه‌ای جمشید و یزدان پرستی او تا آخر عمر، پادشاهی ضحاک و نوع بیماری او از نمونه‌هایی هستند که در منظومه‌ی کوش نامه به شیوه‌ای متفاوت نقل شده‌اند. این اثر جزو حماسه‌های موقفی است که پس از شاهنامه‌ی فردوسی به رشته‌ی نظم درآمده که از نظر موضوع و محتوا و زبان در جایگاهی مهم و ویژه در ادبیات ایران قرار گرفته است.

در این مقاله به معرفی و بررسی کامل تعدادی از شخصیت‌های منظومه کوش نامه پرداخته می‌شود. برای ارجاعات ابیات منظومه ابتدا شماره‌ی صفحه و بعد

شماره‌ی بیت آمده است. این شخصیت‌ها به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: آبتین، برماین، جمشید، سلکت، ضحاک، فریدون، کوش پیلگوش.^(۱)

۲- آبتین

بر اساس روایت کوش نامه، آبتن سومین نسل پس از جمشید است - جمشید، نونک، مهارو، آبتن - (۹۵۴/۲۰۱-۹۵۱). آبتن فرمانروایی بسیار نیرومند است که در دوران زندگانی اش بارها با سپاه کوش، فرمانروای چین و پس از آن پسرش، پیلگوش، دست و پنجه نرم می‌کند. او که «اندرز جمشید»^(۲) را در اختیار دارد، با راهنمایی آن به سرزمین ماچین (جزیره بسیلا)^(۳) می‌رود و در آنجا با فرارنگ، دختر زیبای طیهور شاه، فرمانروای جزیره ازدواج می‌کند. آبتن در مدت اقامت در جزیره یکبار به چین حمله می‌برد و آنجا را تصرف کرده و با زر و سیم بسیار به جزیره باز می‌گردد. در جزیره زمانی که نهصد سال از پادشاهی ضحاک گذشته است، آبتن خواب می‌بیند که یکی از فرزندانش به او چوب خشکی می‌دهد که تبدیل به درختی بلند می‌شود. کامداد، دستور او، خواب را چنین گزارش می‌کند که فرزند تو سر و تاج ضحاک را به خاک می‌آورد و پایه و فرّ و شکوه تو بلند خواهد بود. از آن خواب چند سال می‌گذرد. آبتن بار دیگر خوابی می‌بیند و این بار روان جمشید بر بالین او آشکار می‌گردد و طوماری به او می‌دهد و او را به ترک جزیره و بازگشت به ایران امر می‌کند. کامداد خواب او را این گونه تعبیر می‌کند که طومار چیزی جز منشور شاهی نیست و تو باید ساز و برگ سفر را بسازی تا جهان از دیوان و گمراهان تهی گردد. پس آبتن به یاری طیهور شاه و ملاحی پیر به ایران باز می‌گردد و در بیشه‌ها زندگی می‌کند و در آنجا دوباره خوابی می‌بیند که زمین و آسمان تیره و تارند و مردم غمگینند و همه دست به آسمان بلند کرده به نیایش پرداخته‌اند. در این حال خود را می‌بیند که در جایی بلند ایستاده است و جهانیان بدو روی می‌آورند، در حالی که آفتاب از چهره‌ی او می‌تابد. کامداد در تعبیر آن خواب بدو می‌گوید، مردم انتظار دارند که کسی از نژاد تو بر تخت پادشاهی بنشیند. پس از این خواب است که فریدون به دنیا می‌آید و هنگامی که چهار ساله می‌شود، آبتن دوباره خواب می‌بیند که جمشید او را سوار بر اسب می‌برد، در حالی که همه جهان به فرمان اوست. کامداد این بار در می‌یابد که پایان زندگانی آبتن نزدیک است و آنگاه به آبتن هشدار می‌دهد که بایستی فریدون را به مکانی استوار که از گزند ضحاک در

امان باشد، برنند (متینی؛ ۳۷۱-۳۷۰: ۱۳۷۰). پس آبتین و کامداد، سلکت فرمانروای کوه دماوند را یافته و پس از آزمودن خردمندی و دانش او، فریدون را به او می سپارند. از آن طرف، کوش پیلگوش ضحاک را از بازگشت آبتین به ایران آگاه ساخته و مأموران ضحاک آبتین و دو فرزندش را در نزدیکی دریای الهم^(۴) می یابند و آن‌ها را می کشند و به درگاه ضحاک می برند و وی مغز آن‌ها را به ماران رسته بر دوش خود می دهد (۴۷۵۴/۴۰۲-۴۷۵۰).

در کوش نامه آبتین دارای چهار فرزند است. یکی «سوار» که به دست کوش پیلگوش کشته می شود (۱۶۷۹-۱۷۰۰/۲۴۰). دو فرزند دیگر که همراه او گرفتار و به دست ضحاک کشته می شوند و «فریدون» که به پادشاهی ضحاک پایان می بخشد (۵۴۳۶-۵۴۵۹/۴۳۵).

۳- برماین

برماین، دستور خردمند سلکت، فرمانروای کوه دماوند است. کامداد، دستور آبتین که برای آزمودن دانش و خرد سلکت به کوه دماوند رفته است، پس از آزمودن سلکت از برماین، دستور او نیز سؤالاتی می پرسد. جواب‌های برماین که شامل ایات ۴۴۷۴ تا ۴۵۷۷ منظومه است، منطبق با بندهایی از متن پهلوی «یادگار بزگمهر حکیم» است (۵) (متینی؛ ۱۱۹: ۱۳۶۵) سلکت سه سال فریدون را در کوه می پرورد و در هفت سالگی او را برای آموزش به دستور دانا می سپارد. برماین به او خواندن و نوشتن می آموزد و با ساختن تختی راز اختران و خورشید و ماه را نیز به او نشان می دهد (۴۶۶۰-۴۶۷۰/۳۹۷). در این قسمت از کوش نامه، شاعر اشاره کرده است که روایت دیگری نیز در مورد پرورش فریدون وجود دارد و آن بزرگ شدن او با شیر «گاو برماینه یا پرماینه» در کوه است و آن را سخنی عامیانه می خواند (۴۶۷۵-۴۶۸۲/۳۹۸). گاو برماینه در کتاب‌های دیگر نیز، به صورت‌های مختلف ضبط شده است. «صورت درست نام این گاو برماینون - *Barmāyūn* برابر با صورت اوستایی - *Barəmāyaona* است که در دینکرد نهم به معنی گاو نر به کار رفته است. در بندهش، این اسم به صورت برماینون و در شاهنامه برماینه، به عنوان برادر فریدون ذکر شده اند» (khaleghi, 1988: 804). هم چنین با توجه به روایت فردوسی و اشاره به فراوانی شیر او شاید بتوان گفت که تلفظ صحیح این کلمه «پرماینه» است (متینی، ۱۳۰-۱۲۹: ۱۳۶۴).

۴- جمشید

براساس روایت کوش نامه، جمشید پادشاه ایران است. در دوران هزار ساله‌ی فرمانروایی او نه مرگ است و نه درد (۱۵۷۲/۲۳۵-۱۵۷۱)، اما سپهر گردان بر او بی‌مهر می‌گردد و جهان تحت فرمان ضحاک دیو و دیگر دیوان قرار می‌گیرد و نشان یزدان پرستان از جهان گسسته می‌شود (۷۱۵/۱۸۷-۷۱۲). او در دوران پادشاهی‌اش با دختر ماهنگ، شاه چین، ازدواج می‌کند و از وی دو پسر به نام‌های «فارک» و «نونک» می‌آورد. چون تخت پادشاهی ایران به دست ضحاک می‌افتد، جمشید زن و دو پسر و دیگر خویشان خود را با گنجی به ارغون در چین، که از بیشه‌های انبوه پوشیده بوده است، می‌فرستد تا از گزند ضحاک در امان باشد و پیش از جدا شدن از آن‌ها، سپاه خود را از رازی آگاه می‌سازد که از نونک شهریاری به دنیا خواهد آمد که کین مرا از ضحاک جادو خواهد کشید (۷۲۶/۱۸۸-۷۲۲). او سه دفتر و صحف پیامبران را به فارک می‌دهد و او را به یزدان پرستی رهنمون می‌کند (۷۳۶/۱۸۸-۷۳۳) و به نونک نیز اندرز می‌دهد که تو و فرزندانت در دوره‌ی هزار ساله‌ی پادشاهی ضحاک باید خود را از چشم همگان پنهان بدارید. جمشید آنگاه به جنگ مهراج، شاه هند، می‌رود و در این جنگ اسیر می‌گردد و به نزد ضحاک فرستاده می‌شود. او پنجاه سال در زندان ضحاک می‌ماند و آنگاه وی را به دستور ضحاک با ارّه به دو نیم می‌کنند (۷۴۰/۱۸۹-۷۳۸). از خاندان جمشید به جز نونک و فارک، از فردی به نام «مهانش» که راوی اصلی قصه‌ی کوش پیلگوش است و «پیری فرزانه» که در پایان منظومه، کوش را به دانش و یزدان راهنمایی می‌کند، نام برده شده است. بر اساس روایت کوش نامه، دودمان جمشید تا آخر عمر یزدان پرستند و دور از مردم به نیایش خدای و کسب دانش و پرهیز از بدی‌ها می‌پردازند (متینی، ۶۳-۶۲: ۱۳۶۹). بنابراین روایت کوش نامه، جمشید تا زمان چیرگی ضحاک بر ایران، پادشاهی یزدان پرست و آشنا به دین‌های گوناگون بوده است و بر خلاف آنچه در شاهنامه‌ی فردوسی آمده، هرگز از یزدان پرستی روی برنرفته و خود را جهان آفرین نخوانده بوده است. اما آنچه در شاهنامه‌ی فردوسی درباره‌ی دعوی جمشید آمده است، در کوش نامه با اظهار نظر ضحاک و ضحاکیان، درباره‌ی او تطبیق می‌کند. به عنوان مثال، «به مرد» دستور کوش، شاه چین، به کوش پیلگوش می‌گوید که جمشید پس از روزگاری دراز فرمانروایی فارغ از درد و مرگ، در خویشتن خود به غلط شد و کار خدای را از آن خود دید. پس تن پرگناش به دست ضحاک گرفتار گردید

(۱۵۷۷/۲۳۵-۱۵۷۰). به همین جهت در کوش نامه بارها ضحاکیان، جمشید را «بد گهر» و «دیو چهره» می‌خوانند (متنی؛ ۶۵۲: ۱۳۷۵).

۵- سلکت

بر اساس کوش نامه، سلکت فرمانروای دماوند است که در «کوه دماوند دارد حصار» (۴۱۴۰/۳۶۷) و هواخواه جمشیدیان است (۴۱۴۱/۳۶۷) دژی که «جهاندار جمشید» ساخته بود (۴۳۰۹/۳۷۶) و در رزم کیکاووس با افراسیاب، شاه توران، «به صد چاره بگشاد کوه و حصار» (۴۳۱۹/۳۷۶) و از آن پس دژ ویران شد، تا زمانی که سلکت بر آن دست یافت (۴۳۲۱/۳۷۶ - ۴۳۰۵). پس از به دنیا آمدن فریدون، تعبیر یکی از خواب‌های آبتین این است که او را باید در مکانی امن به دست «مرزبان خردمند روشندل مهربانی» (۴۲۵۹/۳۷۳) سپرد (۴۲۹۹/۳۷۰ - ۴۱۶۴) (متنی؛ ۳۷۵-۳۷۰: ۱۳۷۰).

پس از آن که دانش سلکت و دستور خردمند او، بر ماین، آشکار می‌شود، فریدون به او سپرده می‌شود. سلکت فریدون را با خود به دژی در دماوند کوه می‌برد و او را سه سال آموزش و تعلیم می‌دهد (۴۶۵۹/۳۹۷ - ۴۶۵۸) و هنگامی که او هفت ساله می‌شود، او را به دستور خود، بر ماین، می‌سپارد «که در دانش او بود با دستبرد» (۴۶۶۰/۳۹۷).

۶- ضحاک

بر اساس روایت کوش نامه، ضحاک پس از جمشید بر تخت شاهی ایران می‌نشیند (۷۳۹/۱۸۸-۷۴۱). ضحاک، همچنین، برادر خود کوش را به فرمانروایی چین می‌فرستد تا افراد خاندان جمشید را در چین تار و مار سازد (۸۳۸/۱۹۴-۸۴۷). پس از مرگ کوش، فرزندش پیلگوش، مرگ پدر را با پیکی به آگاهی ضحاک می‌رساند. ضحاک به دیدار پیلگوش اظهار علاقه می‌کند. پس، پیلگوش با هدایای بسیار به بیت المقدس نزد ضحاک می‌رود و یک ماه در آنجا می‌ماند. آن‌ها هر روز به شکار می‌روند و ضحاک به سبب خوردن زیاد گوشت شکار، دو زائده بر دو کتفش می‌روید. شاعر کوش نامه، عارضه‌ی دوش‌های ضحاک را به صراحت بیماری خرچنگ - سرطان - می‌خواند و سخن کسانی را که می‌پندارند دو مار بر دو کتف ضحاک روییده بوده است، رد می‌کند (۲۹۱۲/۳۰۴-۲۹۰۹). (متنی؛ ۴۵۳:

(۱۳۶۵). مردی هندی به قصد درمان ضحاک به درگاه وی روی می‌نهد و چون خود را به پزشکان مقیم درگاه معرفی می‌کند و می‌گوید چاره‌ی درد شاه را می‌دانم، پزشکان برای آن که در نزد ضحاک به بی‌دانشی متهم نگردند، او را با ضربه‌های سیلی از خود می‌رانند. اما پزشک هندی سرانجام به درگاه ضحاک راه می‌یابد و به خاطر اهانتی که به او شده است، تصمیم خود را تغییر می‌دهد و در صدد می‌آید درمانی به شاه پیشنهاد کند که نتیجه‌اش کشته شدن دو تن از ایرانیان در هر روز است. او، همچنین، ضحاک را از خوردن گوشت شکار منع می‌کند (۲۸۹۷-۲۹۰۵/۳۰۴). پس از این ماجرا، ضحاک مانند شاهنامه هر روز دو نفر از ایرانیان را می‌کشد و مغز سرشان را برای تسکین درد خود استفاده می‌کند. در کوش نامه به دوران بیماری ضحاک اشاره‌ی صریحی نشده است، ولی با توجه به حوادثی که پس از رفتن کوش پیلگوش به نزد ضحاک روی می‌دهد و اشاره به این که هشتاد سال از پادشاهی ضحاک باقی مانده است، معلوم می‌شود که وی در اواخر عمر گرفتار این بیماری شده بوده است (متینی؛ ۴۵۸: ۱۳۶۵). پس از گذشت بیست سال، فریدون بر ضحاک می‌شورد و او را از تخت به زیر می‌کشد. در مورد چگونگی این اتفاق در کوش نامه اشاره‌ای نشده است. تنها در نامه‌ی فرارنگ به طیهور شاه آمده است که فریدون با یک ضربه، ضحاک را از تخت به زیر می‌کشد و دو دست و دو پایش را به آهن می‌بندد و زنجیری نیز بر گردنش می‌بندد که تا جاودان کس نمی‌تواند بگشاید و در کوه دماوند زندانی می‌سازد (۵۵۲۰/۴۳۸-۵۵۰۱). صفت ضحاک در کوش نامه «شاه زوش» است (۷۷۱/۱۹۱) (۶) و همچنین، یکبار «بیور اسب» نامی پهلوی که به معنی «دارنده‌ی ده هزار اسب» (بهار؛ ۱۴۹: ۱۳۶۹) برای او آمده است (۸۸۴۷/۶۱۸).

در تاریخ بلعمی آمده است که برکتف ضحاک دو پاره گوشت بزرگ رسته بود که مانند مار حرکت می‌کرد و مردمان از او می‌ترسیدند (بلعمی؛ ۱۴۳: ۱۳۵۳). در تاریخ گزیده، مانند روایت کوش نامه، بیماری ضحاک سرطان معرفی می‌شود که برای تسکین درد آن انسان‌های زیادی را می‌کشد و مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به همین علت، مردم او را ازدها می‌خوانند (مستوفی؛ ۸۲: ۱۳۶۲). در حقیقت، افسانه‌ی ماردوشی ضحاک از قرن سوم هجری به بعد در آثار مکتوب آمده است و بیشتر نویسندگان در ضمن روایات چندگانه‌ی خود در مورد ضحاک، این روایت را نیز آورده‌اند (متینی؛ ۴۶۲: ۱۳۶۵).

۷- فریدون

بر اساس کوش نامه فریدون، فرزند آبتین و فرارنگ است که در هنگام به دنیا آمدن، بسان طفلی یکساله است (۴۲۰۷/۳۷۰-۴۲۰۶). آبتین در اختران طالع او را می‌نگرد و در می‌یابد که بسیار خوش یمن است:

بخندید گفتا فر [۱] یدون بود جهان را از این شادی افزون بود
فریدونش کردند از این فال، نام ز دیدار او مرد و زن شاد کام

(۴۲۲۵-۴۲۲۶/۳۷۱)

دو زن از ایرانیان که «به اندام پاک و به گوهر درست» بودند، سه سال فریدون را شیر دادند (۴۸۲۸/۴۰۶-۴۸۲۷). پس از آن، فریدون دور از چشم ضحاک در دماوند کوه زندگی می‌کند (۴۷۵۵/۴۰۲-۴۷۴۶). فریدون در بیست سالگی ضحاک و تعداد زیادی از ضحاکیان را می‌کشد. کارم، فرزند طیهور، فریدون را از ستمگری کوش پیلگوش در چین آگاه می‌سازد. فریدون، دو سپاه به فرماندهی نستوه و قباد به جنگ با او می‌فرستد. اما آن دو کاری از پیش نمی‌برند. پس تصمیم می‌گیرد خود به جنگ پیل دندان برود، ولی رایزنان او را از این کار باز می‌دارند (۶۵۸۸/۴۵۳-۵۷۷۷). سرانجام فریدون، قارن را با سپاهی عظیم به جنگ کوش می‌فرستد که در این نبرد، کوش اسیر و به نزد فریدون فرستاده می‌شود. فریدون فرمان می‌دهد تا بر پای کوش بند نهند و او را در کوه دماوند بپندند (۷۲۹۶/۵۱۱-۶۸۶۵). چهل سال بعد، فریدون با رایزنی مشاوران خود، کوش را برای نابودی سیاهان آزاد می‌کند و پس از گرفتن سوگند فرمانبرداری از او، منشور او را مهر می‌کند و سپاه خود را در اختیار او قرار می‌دهد (۷۳۶۴/۵۳۴-۷۳۱۰). اما دوران وفاداری کوش کوتاه مدت است، پس فریدون در صدد می‌آید که قارن را به جنگ کوش بفرستد، ولی طالع بینان بدو می‌گویند تا یکصد و هشتاد سال، ستارگان بر برتری کوش گواهی می‌دهند (۸۸۷۸/۶۰۹-۸۸۷۶). پس از گذشت این مدت فریدون تصمیم می‌گیرد که جهان را بین سه فرزند خود تقسیم کند (متینی؛ ۱۵۰: ۱۳۶۳). در کوش نامه، به طول دوران پادشاهی فریدون (بر خلاف شاهنامه که ۵۰۰ سال است) اشاره ای نشده، ولی ظاهراً فریدون در اواخر سده‌ی سوم پادشاهی‌اش به تقسیم جهان می‌پردازد (متینی؛ ۱۵۱: ۱۳۶۳). آن گاه فریدون، سلم را به همراه سپاهی بزرگ، برای نبرد با کوش به روم می‌فرستد، اما پس از مدتی، سلم و تور، ایرج را به دلیل باژخواهی ایرج از آن‌ها می‌کشند و جهان را بین خود و کوش تقسیم می‌کنند (۸۷۳۴-۹۳۸۶/۶۱۲). فریدون چون از همدستی فرزندان

خود با کوش پیلگوش آگاه می‌گردد، به گرد آوردن سپاه می‌پردازد، اما کاری از پیش نمی‌برد. پس شب و روز به درگاه پروردگار می‌نالد تا خداوند منوچهر را بی‌گزند بزرگ کند (۹۴۴۱/۶۴۷-۹۴۲۵). اما پس از آن که سلم و تور به دست منوچهر کشته می‌شوند (۹۴۴۸/۶۵۰-۹۵۷۳)، از فریدون در کوش نامه خبری نیست و روایت تا آنجا پیش می‌رود که کاووس، شاه ایران است.

۸- کوش پیلگوش، قهرمان منظومه

پیلگوش، فرزند کوش، برادر ضحاک و زنی زیبا از طایفه‌ی پیلگوشان است. او بدین شکل و سیما زاده می‌شود:

سر و موی سرخ و دو دیده چون نیل	دو دندان خوک و دو گوش آن پیل
سیه چون تن مردم پرگناه	میان دو کتفش نشانی سیاه

(۹۶۹-۹۷۰/۲۰۲)

پدرش او را در بیشه‌ای رها می‌کند و آبتین که او را می‌یابد، بزرگ می‌کند و پرورش می‌دهد (۹۷۰/۲۰۲-۹۶۲). از این کودک در کوش نامه با الفاظ کوش، پیل دندان، پیلگوش، دیو چهره و... یاد شده است (۹۹۵/۲۰۳-۹۹۰). او در پانزده سالگی بسان درخت، بلند می‌گردد و از این پس در نیرومندی در سپاه آبتین هم‌اوردی ندارد (۱۰۱۱/۲۰۴-۱۰۰۹) چون سی و پنج ساله می‌شود، بین کوش، برادر ضحاک، فرمانروای چین و پدر پیلگوش و آبتین نبردی در می‌گیرد. در این نبرد نخستین، به سبب دلاوری پیلگوش ایرانیان پیروز می‌شوند (۱۰۵۵/۲۰۶-۱۰۴۴). از این به بعد، جنگ ایرانیان و چینیان به صورت‌های مختلف ادامه می‌یابد. در یکی از این نبردها پیلگوش، برادر خود، «نیواسب» را می‌کشد (۱۱۹۹/۲۰۹-۱۰۹۴). شاه چین تصمیم می‌گیرد که کین نیواسب را از ایرانیان بگیرد، پس پیشاپیش لشکر چینیان، با آبتین و سپاه ایران روبرو می‌شود. هنگامی که پیلگوش وارد نبرد می‌شود، چینیان با دیدن وی روی به گریز می‌نهند (۱۳۵۳/۲۲۱-۱۳۱۹). در این هنگام میان کوش پیلگوش و پدرش، جنگی تن به تن در می‌گیرد، که به سبب نیرومندی هر دو، هیچ کدام پیروز نمی‌شوند (۱۴۴۴/۲۲۷-۱۴۱۴). در آن شب، شاه چین در می‌یابد که پیلگوش فرزند اوست. پس از «به مرد»، دستور خود می‌خواهد تا پیلگوش را به پیوستن به پدر دعوت کند (۱۵۴۳/۲۲۸-۱۴۵۳). پیام پر مهر پدر و سخنان چرب و نرم به مرد، پیلگوش را دگرگون می‌سازد، تنها او از این امر در هراس است که پدر او را به سبب

کشتن نیواسب مجازات کند. اما به مرد می گوید او تنها باید یکی از جمشیدیان را بکشد و به سپاه چین بیوندد (۱۷۲۶/۲۳۶-۱۵۹۵).

از این به بعد، کوش پیلگوش در برابر آبتین و ایرانیان قرار می گیرد و با آبتین به نبرد می پردازد. اما هر بار آبتین پیروز می شود (۲۴۲۵/۲۵۵-۱۹۷۴). پیلگوش که از رفتن آبتین به جزیره بسیلا آگاه می شود، برخلاف رأی پدر به آنجا حمله می کند (۲۵۲۸/۲۸۳-۲۵۰۱). اما جزیره غیر قابل تصرف است و کوش شکست می خورد (۲۶۲۳/۲۸۴-۲۵۲۹). در این هنگام خبر مرگ پدر به پیلگوش می رسد و او به جای پدر بر تخت پادشاهی چین می نشیند (۲۶۵۷/۲۹۱-۲۶۶۶) و مرگ پدر را توسط پیکی به آگاهی ضحاک می رساند و فرمان پذیری خود را به ضحاک اعلام می دارد (۲۸۱۳/۲۹۲-۲۶۷۷). پس ضحاک کوش را «شه خاور» می خواند و با پانصد هزار سپاه به چین می فرستد (۳۲۳۳/۳۰۷-۲۹۵۶). مردم از پیداد کوش به نزد ضحاک به دادخواهی می روند، اما ضحاک که از کردار کوش شادمان است، به او آفرین می گوید و کوش یکایک افرادی را که به نزد ضحاک به اعتراض رفته اند، می کشد (۴۷۷۷/۴۰۲-۴۷۵۵). آنگاه کوش مردم را به پرستش خویش می خواند و با دختر «نوشان وزیر»، زناشویی می کند. بعد از یکسال فرزندی به دنیا می آید که گوش و دندانش مانند پدرش است و او را کنعان نام می نهد که طبق روایت کوش نامه «نمرو» فرزند اوست. پس از آن، دختری به دنیا می آورند که هم چهره‌ی مادر است. کوش بر دختر خویش، «ماهچهر» عاشق می شود (۴۸۰۱/۴۰۴-۴۷۷۸)، اما دختر تسلیم نمی شود و کوش او را می کشد. پس از مدتی در غم از دست دادن دختر خود، بتی به شکل وی می سازد و به بزرگان چین نیز فرمان می دهد تا هر یک به صورت زنی که دوست می دارند، بتی بسازند. بدین ترتیب، بت پرستی در چین رواج می یابد (۴۹۲۸/۴۰۹-۴۸۸۶)..

سپس، کوش به نیرنگ با «طیهور»- پادشاه جزیره بسیلا- طرح دوستی می ریزد (۵۰۰۹/۴۱۲-۴۹۵۵) و بر جزیره دست می یابد و تمامی شهرها به جز سه شهر را نابود می سازد، تا آن که خبر پیروزی فریدون بر ضحاک به گوش او می رسد (۵۴۴۹/۴۱۳-۴۹۶۴). پس، کوش با شنیدن این خبر شبانه از جزیره می گریزد (۵۴۵۵/۴۳۵-۵۴۳۶)، اما دو سپاهی که فریدون برای نبرد با کوش می فرستد، شکست می خورند (۶۶۳۴/۴۵۱-۵۷۳۱). کوش آسوده خاطر از ماوراءالنهر و مکران می گذرد و این سرزمین‌ها را به تصرف خود در می آورد. در این هنگام با راهنمایی فردی به

جزیره‌ای آباد می‌رود و شهری به نام «کوشان» می‌سازد و مجسمه‌ی خود را در آنجا بنا می‌کند و مردم را به پرستش این مجسمه وا می‌دارد (۶۶۶۸/۴۹۸-۶۶۳۵). از آن طرف پنجاه مرد فرزانه چینی به نزد فریدون به دادخواهی می‌روند. پس فریدون سپاهی گران به فرماندهی قارن به جنگ با کوش می‌فرستد و در جنگی تن به تن، کوش از قارن شکست می‌خورد و قارن او را به بند کشیده و به نزد فریدون می‌فرستد و فریدون بر پای کوش بند نهاده و در دماوند کوه کنار ضحاک و دیگران زندانی می‌سازد (۷۳۰۱/۵۰۹-۶۸۲۶). پس از آن، فریدون گرفتار حملات و هجوم‌های پی در پی سیاهان بجه (مازنداران) و نوبه (= نوبی)^(۷) می‌شود، پس با مشورت مشاوران، پیلگوش را که چهل سال در بند بوده، آزاد می‌کنند تا حملات مکرر سیاهان را دفع کند. بدین ترتیب، او با سپاهی روانه نوبه و بجه شده و در مدتی کوتاه و با خردمندی و پس از جنگ‌های سخت و تظاهر به خوردن سیاهان، آن‌ها را نابود می‌سازد. ولی دوران فرمانبرداری کوش کوتاه است، گرچه او در این مدت کارهای نیک نیز انجام می‌دهد، اما همین که سیاهان را شکست داده و به تصرف سرزمین‌های دیگر توفیق می‌یابد، از اطاعت فریدون سر باز می‌زند. وی بار دیگر در مغرب مردم را وا می‌دارد تا در هر خانه بتی از وی بسازند و صبحگاهان به پرستش او پردازند (۸۴۶۳/۵۹۷-۸۴۴۵). فریدون به دلیل گفته‌ی ستاره‌شناسان که تا یکصد و هشتاد سال برتری کوش گواهی می‌دادند، از فرستادن سپاه به جنگ کوش منصرف می‌شود (۸۶۷۸/۶۰۹-۸۶۷۵). پس از گذشت چند سال منوچهر، نیره‌ی فریدون به کین خواهی ایرج کمر می‌بندد. در میدان جنگ، منوچهر با کوش روبرو می‌شود و با هم به نبرد می‌پردازند. کوش گریز بر سر و خود منوچهر می‌کوبد، اما آسیبی به او نمی‌رسد. منوچهر گرزهای گاوسار فریدون را بر سراو می‌کوبد. کوش که از گرز گران منوچهر سخت کوفته شده، از میدان نبرد به سوی مغرب می‌گریزد. قارن وی را تعقیب می‌کند، ولی کاری از پیش نمی‌برد و باز می‌گردد (۹۵۵۹/۶۵۴-۹۵۴۹). کوش در خاوران می‌ماند و بسیار نیرومند می‌شود. او بار دیگر عاشق دختر خویش می‌شود و چون دختر پاکدامن، خود را تسلیم وی نمی‌کند، به دست پدر کشته می‌شود. آنگاه از کرده‌ی خویش پشیمان می‌گردد و فرمان می‌دهد همه‌ی مردم به صورت آن دختر بتی بسازند. بدین ترتیب، ساکنان خاور و اندلس نیز راه بت پرستی در پیش می‌گیرند- این عمل کوش در منظومه دو بار تکرار می‌شود- کوش سال‌ها و بلکه قرن‌ها با قدرت مطلق در مغرب و سرزمین‌های اطراف آن از مصر تا کوه طارق

فرمانروایی کند و سیاهان نوبی و بجه جرات نزدیک شدن به مناطق تحت تصرف وی را ندارند. ولی ناگهان همین سیاهان چنان به مغرب حمله می‌برند که کوش و سپاهش را به سختی شکست می‌دهند. پس وی به دربار کیکاووس، پادشاه ایران می‌آید و او را به تصرف بجه و نوبی (مازندران) تشویق می‌کند (۹۵۷۸-۹۶۳۰/۶۵۶). با شنیدن این اوصاف، کیکاووس با سپاهی بی‌شمار و به راهنمایی کوش راهی مازندران می‌شود، اما در آنجا گرفتار می‌شود و توسط رستم نجات می‌یابد (۹۶۷۴/۶۵۹-۹۶۴۰). کوش که به گوهرهای بسیار در مازندران دست یافته، به مقرر خود می‌آید و قدرت پیشین خود را به دست می‌آورد. در این هنگام است که چون همه‌ی کارها را بر مراد خود می‌بیند، دعوی آفریدگاری جهان را از نو تکرار می‌کند (۹۶۹۸/۶۶۳-۹۶۹۱). او پس از آن که سال‌ها با خودکامگی و ستمکاری «خدایی» می‌کند، آرزوی شکار کرده و روزی از شهر بیرون می‌رود. در سر راهش شکاری شگفت که مانند گوری بزرگ بود، نمایان می‌گردد. گوری که «ز سر تا به پایان تنش رنگ رنگ» است (۹۷۰۴/۶۶۳). کوش آهنگ شکار این گور را کرده، ولی به گرد او هم نمی‌رسد و ناگهان در تعقیب گور، خود را در بیشه تنها می‌بیند و راه بیرون رفتن از بیشه را نمی‌یابد. سرانجام، پس از چهل روز به کاخی می‌رسد که در آنجا پیری فرزانه و هوشمند زندگی می‌کند (۹۷۲۵/۶۶۳-۹۶۹۹). پیر از او می‌پرسد که چه کسی هست و از کجا می‌آید؟

خداوند روزی دهم، گفت کوش به دست من است از جهان زهر و نوش

(۹۷۲۵/۶۶۴)

پیر فرزانه بدو می‌گوید اگر تو خدایی، چرا خود را بدین زشتی آفریده‌ای؟ و چرا سرگردان مانده‌ای؟ کوش پاسخی ندارد و از آنجا که در جنگل سرگردان مانده و راه را نمی‌شناسد، سرانجام، می‌پذیرد که از خدایی دست بردارد و بداند آفریده‌ای است از جمله‌ی آفریدگان خداوند جهان آفرین. آنگاه پیر او را به درون کاخ می‌برد و با مهربانی با وی رفتار می‌کند. نخست زشتی روی را از او می‌زداید و به او دستور می‌دهد که به جز میوه چیزی نخورد و این برنامه «خداوند روزی ده مردمان» (۹۷۲۵/۶۶۴) را آنچنان ناتوان می‌سازد که تا مرگ چند گام بیش فاصله ندارد (۹۸۳۰/۶۶۹-۹۸۲۰). پیر دانا به نیرنگ و رأی، دو دندان و دو گوش او را با سوهان و دارو به اندازه می‌کند - و بدین سان ظاهراً نخستین جراحی زیبایی در جهان صورت می‌گیرد - و آنگاه با خوراندن خوراکی‌های نیروبخش تن کوش را

نیرومند می‌گرداند (۹۸۳۳/۶۶۹-۹۸۳۰). کوش به مدت ده سال در نزد پیر فرزانه خواندن و نوشتن می‌آموزد و به فراگرفتن علم پزشکی و راز سپهر بلند و نیرنگ و طلسم و افسون می‌پردازد (۹۸۴۴/۶۶۹-۹۸۳۴). پیر، همچنین، راه یزدان پاک را به وی می‌نماید و او را یزدان پرست می‌گرداند. پیلگوش جمعاً چهل و پنج سال در نزد پیر می‌ماند و دانش‌های مختلف را از وی فرا می‌گیرد. پیر وی را به هفت چیز: خرد، دانش، هوش، راستی، پاکی، مهر، داد و آزادگی اندرز می‌دهد و نیز «جز از دانشش، چند دفتر بداد» (۹۸۹۶/۶۷۳) پس کوش با راهنمایی پیر و با توجه به ستارگان، پس از بیست و پنج روز به مقر خود می‌رسد، ولی او دیگر آن کوش پیلگوش ستمگر و خونخوار و متجاوز به جان و مال مردم نیست. زیرا او برای نخستین بار با آنان از آفریدگار جهان سخن می‌گوید و مردمان را به یزدان پرستی می‌خواند (۹۹۵۴/۶۷۶-۹۹۵۱). او سپس، به شهری دیگر می‌رود و گنبدی به بلندای هشتاد گز در آنجا می‌سازد و تندیس خویش را در آن نصب می‌کند که چون بعدها «اسکندر» به آن سرزمین می‌رسد، آن بت را می‌شکند (۱۰۱۲۲/۶۷۶-۹۹۵۰).

از پایان زندگی کوش در منظومه، چیزی ذکر نشده است، جز اینکه دست از تجاوز و ستمگری می‌کشد و به یزدان پرستی و دادگری می‌پردازد (۱۰۱۲۹/۶۸۶-۱۰۱۲۳).

۹- کوش در کتاب‌های دیگر

کنت دوگوینو، کوش ملقب به پیل دندان را پادشاه مادها معرفی می‌کند (دوگوینو؛ ۱۵۵: ۱۳۵۶)، اما «داستان کوش پیلگوش و دشمنی‌اش با جمشیدیان را می‌توان خاطرات تهاجم یک پهلوان سامی نژاد به ایران دانست که اندک اندک گرد این خاطرات، داستان‌های دیگری قرار می‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان این مرد سامی نژاد را با یکی از پادشاهان آریایی نژاد مادی منطبق دانست.» (صفا؛ ۲۹۸: ۱۳۸۴). از سوی دیگر، احتمال دارد که کوش یکی از سرداران بزرگ پادشاهی کوشانی باشد که به سبب ستمی که به ایرانیان روا داشته است، در منظومه‌ی کوش نامه به صورت فرمانروایی خودکامه، بسیار خونریز و پسر برادر ضحاک تازی‌ماردوش معرفی شده است (متینی؛ ۶۵۳: ۱۳۷۵). کوشانیان سلسله‌ای مقتدر از طایفه‌ی یوئه چی‌ها و از نژاد سکاها بودند که برای دولت ساسانی خطر بزرگی به شمار می‌رفتند و سلسله‌ی آن‌ها توسط شاپور اول ساسانی، از هم پاشیده شد (کریستن سن؛ ۴۶-۴۴: ۱۳۸۴).

در کتاب‌های تاریخی دوران اسلامی نیز از کوش صحبت شده است. در «مروج الذهب» کوش شاهی خونریز، بی باک، دلیر و فرمانروای شهر کوشان است (مسعودی؛ ۱۵۸-۱۵۷: ۱۳۵۶). در کتاب مقدس، سخن از کوشی است که بنی اسرائیل را بسیار ستم کرد (هاکس؛ ۷۴۴: ۱۳۷۷). ابن العبری از او با نام «کوش بزهکار متجاوز» یاد می‌کند که هشت سال بنی اسرائیل را ستم کرد و نمود فرزند او بود (ابن العبری؛ ۲: ۱۳۷۷). در عهد عتیق، سفر پیدایش چنین آمده است: «و پسران حام، کوش و مصرایم و فوط و کنعان و پسران کوش سبا و حویله و ... کوش نمود را آورد و او به جبار شدن در جهان شروع کرد.» (عهد عتیق؛ باب دهم، آیه ۶) که همین مطلب در الکامل فی التاریخ نیز آمده است (ابن اثیر؛ ۲۹۶: ۱۳۵۲). در تاریخ طبری نیز به «کوش از فرزندان حام بن نوح» اشاره گردیده است (طبری؛ ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۲: ۱۳۵۱). در مجمل التواریخ و القصص نیز پنج بار از کوش نام برده شده است (۴۱، ۸۹، ۲، ۱۸۷، ۱۸۹: ۱۳۱۸). در شاهنامه‌ی فردوسی از کوش ذکری به میان نیامده است، تنها در نبرد کین خواهی منوچهر از سلم و تور حکیم فردوسی بیان کرده که سپاهی به فرماندهی نیره‌ی ضحاک به یاری سلم می‌آید که از منوچهر شکست می‌خورد. در عین حال، فردوسی از افرادی با لفظ «گوش ور»، «گوش بستر»، (فردوسی؛ ۱۰۰: ۱۳۷۳) و از دیوی با گوش‌هایی چون گلیم، به نام «گلیمینه گوش» نام برده است (خالقی مطلق؛ ۲۹۵-۲۹۴: ۱۳۷۲).

۱۰- نتیجه گیری

منظومه‌ی کوش نامه اثر حماسی ارزشمند حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، حاوی اطلاعات گسترده، دقیق و متفاوتی از شخصیت‌های اساطیری، آیین‌ها و سنت‌های مردمان و مکان‌های جغرافیایی مانند شهر کوشان، سرزمین مازندران و چین و ماچین است. روایات موجود در این منظومه، با وجود تمامی شباهت‌های کلی و محتوایی با شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، تفاوت‌های بارزی نیز با آن دارد است. با بررسی تطبیقی تمام این شباهت‌ها و تفاوت‌ها در شخصیت‌پردازی، داستان‌ها، حوادث و نبردها به نگرشی نو و متفاوت در مورد قهرمانان اساطیری دست می‌یابیم. قهرمانانی که برخی از آنان در شاهنامه‌ی فردوسی گاه به شیوه‌ای متفاوت معرفی شده‌اند. اما نکته‌ی مهم این است که به جز شخصیت‌های خاص منظومه‌ی کوش نامه که در شاهنامه از آن‌ها ذکری به میان نیامده است، حتی حوادث زندگانی قهرمانان

مشترک دو منظومه نیز با تفاوت های برجسته‌ای همراه است؛ به عنوان مثال، یزدان پرستی جمشید تا پایان عمر، معرفی بیماری ضحاک با عنوان بیماری سرطان (خرچنگ)، چگونگی انتخاب و ازدواج آبتین با فرارنگ (فرانک در شاهنامه)، کشته شدن ایرج به دلیل باژخواهی از سلم و تور، تقسیم جهان میان سلم و تور و کوش پیلگوش و... در منظومه‌ی کوش نامه همچون شاهنامه، همواره نیکی و بهی بر بدی پیروز می‌شود و این، ریشه در اعتقاد شاعر از بینش «دو بُنی» اساطیری ایران دارد که بد و خوب با هم ناسازگار و در جدال اند، اما پیروزی نهایی از آن نیکی است. همچون کوش پیلگوش که پس از گذشت زمانی دراز سرانجام، به یزدان پرستی روی می‌آورد. شخصیت پردازی متفاوت، وصف پهلوان‌ها و نبردهای آن‌ها در ابیاتی منسجم و مستحکم، تناسب موسیقایی، تکنیک و خوش آهنگی ابیات این اثر را جزو حماسه‌های موفق قرار داده که پس از شاهنامه‌ی فردوسی به رشته‌ی نظم درآمده و از نظر موضوع و محتوا و زبان در جایگاهی مهم و ویژه در ادبیات ایران قرار داده است.

یادداشت‌ها

- ۱- در منظومه‌ی کوش نامه، به جز کوش پیلگوش قهرمان منظومه، نام چند تن دیگر نیز کوش است. از جمله کوش فرمانروای چین و برادر ضحاک؛ کوش پسر کوش پیلگوش و کوش پسر ارشد حام پسر نوح پیامبر (ر.ک منظومه کوش نامه، بیت ۶۶۰۵).
- ۲- در کوش نامه از کتابی به نام «اندرز جمشید» یا «گفتار جمشید» یاد شده و این کتابی بوده است که آینده‌ی خاندان جمشید در آن نوشته شده بوده و جمشیدیان طبق آن عمل می‌کردند.
- ۳- در تقویم البلدان (ابوالفداء؛ ۴۱۶:۱۳۴۹) از جزیره‌ی ای به نام «جزیره‌ی بسیلا» یاد شده است که در مشرق چین قرار دارد و پر از نعمت و سعادت است. در المسالك و الممالک (ابن خردادبه؛ ۷۰:۱۳۷۰) لفظ *Shilā* یا بسیلا در مورد سرزمین «کره» به کار رفته است. در منظومه‌ی کوش نامه، از دو ماچین یاد شده است. ماچین اول که مقرر فرمانروایی بهک است و می‌توان آن را با سرزمین کره منطبق دانست و ماچین دوم (جزیره‌ی بسیلا) که نام یکی از جزایر ژاپن است (متینی؛ ۱۳۶۹:۱۷۵).
- ۴- در حدود العالم من المشرق الی المغرب، (تصحیح منوچهر ستوده؛ ۱۴۶:۱۳۴۰) در ناحیه‌ی دیلمان از محلی به نام «الهم» نام برده شده است؛ در احسن التقاسیم، «الهم» و در زیر نویس آن، «عین الهم» و «چشمه‌ی الهم» آمده است (مقدسی؛ ۵۱۹:۱۳۶۱) به نقل از: کوش نامه، زیرنویس شماره‌ی ۵، ص ۴۰۱.

۵- این ابیات کوش نامه با بندهای ۱۲-۵، ۲۲-۱۷، ۱۱۷-۱۱۲، ۱۲۵-۱۲۰، ۱۳۶-۱۳۵، ۱۶۲-۱۵۷، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۹۶-۱۷۹، ۲۰۲-۲۰۱، ۲۲۰-۲۱۷ و ۲۴۶-۲۴۵ از کتاب یادگار بزرگمهر» مطابقت دارد (نوابی؛ ۳۳۴-۳۰۳: ۱۳۶۳).

۶- Zōš- به معنی «خشمگین، تندخو و بدطبع» از صورت اوستایی -Zōišnu- به معنی «ناپاک» است. بارتلومه معنی آن را «برافروخته و سرخ» دانسته اند، در حالی که گلدنر آن را به «لرزان» معنی می کند.

7- *Bartholomae, Christian, Altiranisches Wörthbuch, 1961, XV, 11, Anm, 1; Geldn, Karl, F, Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen III, 1886, KZ, 30, 524.*

به نقل از: کوش نامه، زیر نویس شماره ۱، ص ۱۹۱.

۸- در شاهنامه از مازندران در دو داستان یاد شده است. یکی در دوره پادشاهی منوچهر و لشکرکشی سام به مازندران که طبق نظر بسیاری از محققان منطبق با بخشی از هندوستان است (شاهنامه، ج ۱، ابیات ۲۹۲-۲۴۵، صص ۱۵۵-۱۵۳)، و دیگری در لشکرکشی کاووس به مازندران که احتمالاً سرزمینی دور و جدا از ایران بوده است (همان، ج ۲، ابیات ۷۵۳-۲۱۰، صص ۱۱۷-۸۷). در کتب جغرافیایی مانند المسالك والممالک (ابن خردادبه؛ ۱۲ و ۳۷: ۱۳۷۰) و معجم البلدان (حموی؛ ۸۲۰: ۱۳۸۰)، منطقه مازندران با شام یا یمن یا مصر منطبق است و حتی به جای مازندران از «مازندران مغرب» استفاده شده است، که «مغرب» در اصطلاح جغرافیدانان اسلامی به بخش شمال آفریقا اطلاق می شود. در کوش نامه نیز سرزمین های «بجّه» و «نوبی» که مازندران خوانده می شوند، در جنوب مصر قرار دارند و کیکاووس نیز از ایران به مصر می رود و بعد عازم مازندران می گردد (۹۶۴۳-۹۶۴۵/۶۶۰). پس با توجه به این مطالب، «مازندران» می تواند سرزمینی در آفریقا تصور شود.

کتابنامه

- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی؛ (۱۳۵۲)، **التامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**؛ ترجمه ی ابوالقاسم حالت؛ تهران: انتشارات علمی.
- ۲- ابن خردادبه، ابی القاسم عیبالله؛ (۱۳۷۰)، **المسالک والممالک**، ترجمه ی حسین قره چانلو، تهران: نشر نو.
- ۳- ابن العبری، ابوالفرج گریگوریوس بن هرون؛ (۱۳۷۷)، **تاریخ مختصرالدول**؛ ترجمه ی عبدالمحمد آیتی؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- ابوالفداء، عماد الدین اسماعیل بن علی؛ (۱۳۴۹)، **تقویم البلدان**، ترجمه ی عبدالمحمد آیتی.
- ۵- ابی الخیر، ایرانشاه؛ (۱۳۷۷)، **کوش نامه**؛ به کوشش دکتر جلال متینی؛ تهران: انتشارات علمی.

- ۶- بهار، مهرداد؛ (۱۳۶۹)، **بندش فرنیغ دادگی**؛ تهران: توس.
- ۷- **حدود العالم من المشرق الی المغرب**؛ (۱۳۴۰)، به کوشش دکتر منوچهر ستوده؛ تهران: انتشارات، دانشگاه تهران.
- ۸- حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله؛ (۱۳۸۰)، ترجمه‌ی علینقی منزوی؛ تهران: سازمان میراث فرهنگی، کشور.
- ۹- خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۶۵)، «برمایه یا پرمایه؟»، **ایران نامه**؛ سال ۵، شماره‌ی ۲، صص ۳۷۶-۳۷۷.
- ۱۰- خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۷۲)، «حماسه سرای باستان»، **گل رنج‌های کهن** (برگزیده‌ی مقالات درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی)؛ به کوشش علی دهباشی؛ تهران: نشر مرکز، ص ۲۱.
- ۱۱- خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۷۲)، «**بیر بیان (رویین تنی و گونه‌های آن)**»، **گل رنج‌های کهن**، (برگزیده‌ی مقالات درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی)؛ به کوشش علی دهباشی؛ تهران: نشر مرکز، صص ۲۹۴-۲۹۵.
- ۱۲- دوگوبینو، ژوزفا؛ (۱۳۵۶)، **تاریخ ایرانیان**؛ ترجمه‌ی ابو تراب خواجه نوریان؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله؛ (۱۳۸۴)، **حماسه سرایی در ایران**؛ تهران: امیر کبیر.
- ۱۴- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر؛ (۱۳۵۱)، **تاریخ الرسل و الملوک (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)**؛ ترجمه‌ی صادق نشأت؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۷۳)، **شاهنامه** (بر اساس چاپ مسکو)؛ به کوشش دکتر سعید حمیدیان؛ تهران: نشر قطره.
- ۱۶- کریستن سن، آرتور؛ (۱۳۸۴)، **ایران در زمان ساسانیان**؛ ترجمه‌ی رشید یاسمی؛ تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۷- متینی، جلال؛ (۱۳۶۳)، «**مازندران در جنگ‌های کیکاوس و رستم با دیوان**»، **ایران نامه**؛ سال ۲، شماره‌ی ۴، صص ۶۲۷-۶۲۹.
- ۱۸- متینی، جلال؛ (۱۳۶۳)، «**روایتی دیگر درباره‌ی دیوان مازندران**»، **ایران نامه**؛ سال ۳، شماره‌ی ۱، ص ۱۳۰.
- ۱۹- متینی، جلال؛ (۱۳۶۳)، «**کوش و کوش پیلگوش، نبرد پدر و پسر**»، **ایران نامه**؛ سال ۳، شماره‌ی ۲، ص ۲۹۳.
- ۲۰- متینی، جلال؛ (۱۳۶۴)، «**روایات مختلف درباره‌ی کودکی و نوجوانی فریدون**»، **ایران نامه**؛ سال ۴، شماره‌ی ۱، صص ۹۱-۱۳۰.
- ۲۱- متینی، جلال؛ (۱۳۶۵)، «**روایات گوناگون درباره‌ی ماردوشی ضحاک**»، **ایران نامه**؛ سال ۴، شماره‌ی ۳، صص ۴۶۲-۴۵۳.
- ۲۲- متینی، جلال؛ (۱۳۶۵)، «**ترجمه‌ی منظوم دیگری از یادگار بزرگمهر**»، **ایران نامه**؛ سال ۵، شماره‌ی ۱، صص ۱۴۲-۱۱۵.
- ۲۳- متینی، جلال؛ (۱۳۶۶)، «**کوش یا گوش؟**»، **ایران نامه**؛ سال ۶، شماره‌ی ۱، صص ۱۴-۴.

- ۲۴- متینی، جلال؛ (۱۳۶۸)، «در جستجوی تخت فریدون»، *ایران شناسی*؛ سال ۱، شماره ۴، صص ۷۵۳-۷۴۷.
- ۲۵- متینی، جلال؛ (۱۳۶۹)، «فریدون و سرزمین آفتاب تابان»، *ایران شناسی*؛ سال ۲، شماره ۱، ص ۱۷۵.
- ۲۶- متینی، جلال؛ (۱۳۶۹)، «یزدان پرستی در خانواده‌ی جمشید»، هفتاد مقاله؛ *ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، گردآورنده یحیی مهدوی و ایرج افشار؛ تهران، صص ۷۰-۶۱.*
- ۲۷- متینی، جلال؛ (۱۳۶۳)، «روایتی دیگر درباره‌ی ایرج و تور و سلم و بخش کردن جهان»، *ایران شناسی*؛ سال ۳، شماره ۱، صص ۱۴۸-۱۴۱.
- ۲۸- متینی، جلال؛ (۱۳۷۰)، «خواب‌های اهورایی آبتین»، *ایران شناسی*؛ سال ۳، شماره ۲، صص ۳۷۸-۳۷۰.
- ۲۹- متینی، جلال؛ (۱۳۷۰)، «پایان زندگی جمشید و سرگذشت خاندانش»، *یغمای سی و دوم؛ یادنامه‌ی حبیب یغمایی، گردآوری ایرج افشار و قدرت الله روشنی زعفرانلو؛ تهران، صص ۳۶۳-۳۶۲.*
- ۳۰- متینی، جلال؛ (۱۳۷۳)، «خداوند گم کرده راه»، *ایران شناسی*؛ سال ۵، شماره ۱، ص ۱۴۹.
- ۳۱- متینی، جلال؛ (۱۳۷۵)، «برخی از نیرنگ‌های کارزار در کوش نامه»، *ایران شناسی*؛ سال ۱۱، شماره ۱، صص ۶۶۶-۶۵۳.
- ۳۲- *مجمّل التواریخ و القصص*؛ (۱۳۱۸)، مؤلف ناشناس؛ تصحیح محمد تقی بهار؛ تهران: کلاله خاور .
- ۳۳- مستوفی قزوینی، (۱۳۶۲)، *حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی؛ تهران: امیرکبیر .*
- ۳۴- مسعودی، علی بن الحسین؛ (۱۳۵۶)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*؛ ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
- ۳۵- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد؛ (۱۳۶۱)، *أحسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*؛ ترجمه‌ی علینقی منزوی؛ تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۳۶- نوایی، ماهیار؛ (۱۳۶۳)، «یادگار بزرگمهر»، *نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز*؛ سال ۱۱، صص ۳۳۴-۳۰۳.
- ۳۷- هاکس، جیمز؛ (۱۳۷۷)، *قاموس کتاب مقدس*؛ تهران: اساطیر.
- 38- Khaleghi Motlagh, Jalal. "Barmāya", *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, Vol III, 1988, P.804, London & New York, Routledge & Kegan Paul Ltd.
- 39- Tafazoli, Ahmad; "Frēdūn", *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, 1987, Vol. IX, P.532, London & New York,
- 40- Routledge & Kegan Paul Ltd.